

## پیشخوان

نظر و گذری بر «خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحسن موسوی کاشانی»

### خاطرات و ناگفته‌هایی از سیره رهبر انقلاب اسلامی

■ شاهد توحیدی



است. وی از روحانیون فعال و مبارز در دوران نهضت اسلامی است که در قم و تهران به تبلیغات مذهبی و انقلابی پرداخته و با بزرگانی چون شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی، ارتباط نزدیک داشته است. موسوی کاشانی در دوره برقراری نظام اسلامی نیز در نهادهای گوناگون به خدمت مشغول شد. این مجموعه از سوی مهدی قیصری تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در یادداشتی، اینگونه به توصیف کتاب پرداخته است:

«وقوع انقلاب اسلامی با صبغهٔ دینی، چه به لحاظ تاریخی و چه از نگاه تئوری‌های انقلاب، واقعاتی شگرف به شمار می‌رود. ای بسا که شناخت ابعاد و چگونگی وقوع این انقلاب، نیازمند مراجعه به منابع باقیمانده از رژیم گذشته باشد. اگر چه این منابع شامل اسناد و گزارش‌های سازمان‌های امنیتی رژیم شاه خصوصاً ساواک می‌شود، اما بیان حوادث از زبان کسانی که خود شاهد جریان انقلاب بوده یا در آن نقشی داشته‌اند، یکی از منابع متفن و مستند تاریخ‌نگاری به شمار می‌رود. مرکز اسناد انقلاب اسلامی در راستای فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، به انتشار خاطرات کسانی که خود نقشی در انقلاب اسلامی داشته‌اند، می‌پردازد. خاطراتی که پیش‌رو دارید، از زبان حجت‌الاسلام



حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحسن موسوی فرد (موسوی کاشانی)

والمسلمین محسن موسوی فرد(کاشانی) نقل شده است. ایشان تحصیلات خود را در زادگاهش کاشان و در مدرسه علمیه به پایان رساند. سپس جهت ادامه تحصیل به قم مسافرت کرد و در آنجا در مدرسه علوی با شهید آیت‌الله بهشتی آشنا شد و همین آشنایی زمینه‌ای شد تا بعدها وی در معیت شهید بهشتی با جریانات انقلاب درگیر شود و سهمی در انقلاب شکوهمند اسلامی داشته باشد. ایشان از نزدیک شاهد حوادث انقلاب در قم و فشار نیروهای امنیتی بر مردم و علما بود و هنگامی که فعالیت در این شهر را غیرممکن دید، به تهران عزیمت کرد. در تهران ضمن اقامه نماز جماعت در مسجدالنبی نارمک، به دلیل آشنایی قبلی با آیت‌الله بهشتی، به جلسات روحانیت مبارز راه یافت. اندکی بعد به دلیل فعالیت‌های سیاسی بازداشت و به زندان اوین منتقل شد. پس از مسافرت کرد، با روی کار آمدن بختیار و تصمیم اسام خمینی برای بازگشت به ایران و بستن فرودگاه از سوی دولت وقت، موسوی کاشانی در معیت شهید بهشتی در دانشگاه تهران متحصن شد. با ورود امام به کشور و اقامت ایشان در مدرسه رفاه، او نیز از جمله کسانی بود که توانست به طور خصوصی به حضور امام راه یابد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان با شرکت در کمیته‌های خود ادامه داد و با راه یافتن به دفتر تبلیغات امام، این فعالیت‌ها را تداوم بخشید. مدتی بعد، از پذیرفتن قضاوت در دادگاه خانواده خودداری کرد و در ارتش به جانشین عقیدتی سیاسی آن منصوب شد. پس از رحلت امام خمینی و انتصاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبری، به دفتر رهبری دعوت شد و در بیت معظم له به خدمت خود ادامه داد. ایشان هم اکنون ضمن اقامه نماز جماعت در مسجدالنبی نارمک، از اعضای بیت رهبری به شمار می‌روند…»

■ **نیما احمدپور**

فرا رسیدن سالروز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، موسمی مغتنم است که پاره‌ای اسناد و تحلیل‌ها در این باره مورد بازخوانی قرار گیرد. مقالی که پیش‌روی دارید، در صدد بوده است تا نقش انگلستان در برکنشیدن و به سلطنت رساندن رضاخان میرپنج را به صدد پاره‌ای روایات و تحلیل‌ها باز نما یابد. آنچه است تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **اردشیر جی: رضاخان را به آبرونساید معرفی کردم**

به منکرین انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ باید گفت، اگر اقدامات این دولت در یافتن و ارتقای رضاخان و همچنین تجهیز قزاقان و سپس ایجاد آمادگی و استعداد در تهران برای توفیق این حرکت بود، یا اساساً چنین اتفاقی می‌افتاد؟ یک نیروی ناتوان و فاقد تجهیزات در حوالی قزوین، چگونه می‌توانست بدون معاضدت مادی و معنوی انگیزی‌ها به یکباره به پایتخت هجوم آورد و قدرت را به دست گیرد؟ در شناخت چند و چون این فرآیند، نخست مروری بر دستنامه ارباب اردشیر جی مفید می‌نماید:

«در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما، فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده سیرپازار، بین رشت و طالش صورت گرفت… رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت، ولی کمورش را می‌شناخت. ملاقات‌های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود، حس اعتماد دوستی روزگانه بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می‌کرد و به هر دو زبان به روانی دشنام می‌داد! به زبانی ساده، تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم… حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد، متعلق به تاریخ است. فقط می‌گویم که آنچه را هم که سید ضیاءالدین طباطبایی به عهده داشت، به خوبی انجام داد و محرک او هم خدمت به ایران بود، ولی شاید بیش از آنچه لازم باشد دشوار بود، اظهار به همگامی با سیاست انگلیس می‌کرد. صحیح است که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان، بدون کمترین تردید و ابهام به ضرر سیاست روس و

چه بخوایم و چه نخواهیم بر پیشانی کودتای ۳ اسفند، مارک انگلیسی خورده است. گر چه هدف سیاسی این حرکت ایجاد یک دیکتاتوری خشن از سوی رضاخان بود، اما کودتا به یک مرکزیت سیاسی نیاز داشت که سیدضیاءالدین طباطبایی عهده‌دار آن شد. با این همه طباطبایی به لحاظ تظاهر فراوان به نزدیکی به انگلستان، پس از مدتی از صحنه دور و رضاخان عملاً یکه‌تاز میدان شد

## تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۴۳۷



رضاخان به مثابه آلت فعل انگلستان برای پایدار کردن منافع این کشور در ایران

# هماهنگی قزاق با فرستادگان انگلستان

# در گراند هتل قزوین!

لغژا مورد استقبال و حمایت انگلستان بود. نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود کابینه مشیرالدوله سر و صورتی به اوضاع داده است، ولی آنچه را که من به نایب‌السلطنه هند گزارش دادم، این بود که خانه ایران از پای‌بست ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هر چه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران، باطل و لغو شود… عزیمت یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران، تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که به نام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک‌ها و انقلابیون محلی، بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال آبرونساید بود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند، همکاری نزدیک رضاخان درباره نیروی قزاق، اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به آبرونساید معرفی کردم. از لحاظ تعریف سیاسی، رضاشاه اتوکرات است و اینکه در ایران ظاهر سیستم پارلمانی به چشم می‌خورد، ناقص این حقیقت نیست، زیرا ترکیب مجلس با نظر و تصویب نهایی شاه است و نه انتخاب مردم و رضاشاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد. شناسایی و دوستی با رضاشاه، بزرگ‌ترین افتخار زندگی من است…»

■ **ادموند آبرونساید: احمدشاه از عصبانیت می‌لرزید!**

ادموند آبرونساید ژنرال انگلیسی، از کارسازان عمده کودتای ۳ اسفند بود. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین نمادهای وضعیت ایران در آن دوره، شرایط احمدشاه قاجار در قامت یک سلطان به شمار می‌رفت. وی در همان دوره با پادشاه دیداری داشت که گزارش آن را اینگونه به تاریخ سپرد:

«وقتی شاه جوان و فرسه را در آن لباس فراک خاکستری رنگ می‌دیدم که با شنیدن حرف‌هایم در حد عصبانیت می‌لرزید، با خود می‌گفتم دین انسانی چون او در هم شکسته، در مقامی به آن اهمیت چقدر درنک است. شاه می‌خواست مبلغی پول به حساب خود در بمبئی واریز کند و تنها راه امن به نظر او، ارسال این پول توسط یکی‌ها ما به بغداد بود. ابتدا درک خواسته شاه، برایم دشوار بود، اما رفته رفته فهمیدم او مقداری تومان به صورت سکه‌های بزرگ به اندازه پنج فرانکی فرانسه دارد که نیم میلیون پاوند انگلیسی ارزش آنهاست. این را

من به حدس می‌گویم، چون از وزن دقیق سکه‌های نقره اطلاعی نداشتم. می‌دانستم به تعدادی کامیون و نفرات مسلح، برای ارسال این محموله گرانبها به بانک نایب‌السلطنه هند کردم که شاه انجام چه جنایت سنگینی را می‌خواهد به گردن بیندازد! ما برای خرید تومان و پرداخت حقوق کارکنانمان به این پول، در سراسر شرق آنگهی داده بودیم و مسلماً آنگهی ما در هندوستان هم منتشر شده بود. شاه که آن همه پول داشت، به جای فروش آنها به ما و بانک شاهنشاهی ایران می‌خواست آنها را به بمبئی بفرستد و به نرخ خوبی بفروشد. از او پرسیدم چرا پولی را که دارد، به بانک شاهنشاهی در تهران نمی‌سپارد؟ ولی او از پاسخ ظفره رفت. انگار که چنان سوالی، احتیاج به جواب ندارد. به او گفتم صدور پولی که ما برای وارد کردنش آن همه هزینه گزاف را متحمل می‌شویم، کار نادرستی است. او با لبخندی کنایه‌آمیز جواب داد شاید چنین باشد ژنرال عزیز! اما این را فراموش نکنید که همه مردم، در واقع خودخواهند! ایران با چنین فرمانروایی، چه می‌توانست بکند؟ یا این حساب، این عجیب بود که کشور در منجذاب فروخته بود؟ آیا به مردی قوی نیاز داشت که نجاتش دهد، اما قدر مسلم اینکه هنوز چنان مردی را نیافته بود. برایم یک راز و یک معما شده بود که این کشور چگونه توانسته است استقلال خود را حفظ کند. زمانی تصور می‌رفت که این استقلال از دست رفته است. چون کشور میان بریتانیا و روسیه تزاری تقسیم شد. آیا چنان مبارزادی یک بار دیگر با روسیه شوروی آغاز خواهد شد؟»

■ **جلسه رضاخان با آبرونساید در گراند هتل قزوین**

فرآیند کشف رازخان و آماده‌سازی وی برای کودتا از سوی انگلستان، مراحل متنوعی دارد که باید آنها را به گونه‌ای مستند بازخواند و شناخت. یکی از آخرین مراحل این رویکرد در دوره قبل از کودتا، دیدار رضاخان با ژنرال آبرونساید، کلنل اسمایس و چند انگلیسی دیگر در گراند هتل قزوین است. سرتنگ باقرخان میوای معروف با «جمبی» از دوستان و همراهان رضاخان در این فتره آورده است:

«چند روز قبل از حرکت قزاق‌ها از قزوین به طرف تهران، نزدیک غروب آفتاب در یکی از خیابان‌های قزوین به اتفاق رضاخان میرپنج، قدم زنان از هر دری صحبت می‌کردیم. رضاخان میرپنج پس از تشریح وضع عقب‌نشینی خود در جنگ‌های رشت، شروع به



نمایی از گراند هتل قزوین



به منکرین انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ باید گفت، اگر اقدامات این دولت در یافتن و ارتقای رضاخان و همچنین تجهیز قزاقان و سپس ایجاد آمادگی و استعداد در تهران برای توفیق این حرکت نبود، یا اساساً چنین اتفاقی روی می‌داد؟ یک نیروی ناتوان و فاقد مد یریت کار آمد و تجهیزات در حوالی قزوین، چگونه می‌توانست بدون معاضدت مادی و معنوی انگیزی‌ها به یکباره به پایتخت هجوم آورد و قدرت را به دست گیرد؟

انتقاد از وضع سیاسی و اجتماعی کرد و گفت باید ما دست به فلست یکدیگر داده، کشور عزیزمان را از این حال فلاکت و بدبختی نجات بدهیم و دیگر اجازه ندهیم که اجانب در آن تسلط داشته باشند. چون من از جایی خبر نداشتم و از بند و بست رضاخان میرپنج با اجانب بی‌اطلاع بودم، این اظهارات وی در من هیجانی تولید کرد، گفتم تا جان در بدن باشد، در پیشرفت چنین منظور مقدسی خودداری نخواهم کرد. بالاخره پس از پیمودن یکی دو خیابان، نزدیک گراند هتل قزوین رسیدیم. رضاخان میرپنج در آن روز فرمانده قسمتی از آترپاد تهران بود، اظهار داشت من در این میهمانخانه با یکی دو نفر وقت ملاقات داده‌ام، خواهش می‌کنم شما نزدیک در میهمانخانه بایستید تا من ملاقات کرده، زود مراجعت نمایم و به‌اتفاق به سربازخانه برگردیم. رضاخان میرپنج از پله‌ها بالا رفت و ملاقات بیش از نیم ساعت به طول انجامید. من آهسته از پله‌ها بالا رفتم، به جست‌وجوی رضاخان از شکاف درب اتاق‌ها، نگاهی دزدیده می‌انداختم. تا اینکه مشاهده کردم رضاخان میرپنج با ژنرال آبرونساید و کلنل اسمایس و یکی دو نفر از افسران انگلیسی دیگر، مشغول مذاکره است. پس از مشاهده این احوال، آهسته از پله‌ها پایین آمدم. تقریباً نیم ساعت دیگر، رضاخان میرپنج هم پایین آمد و من ابتدا به روی خود یابوردم که او را در چنین حالی دیدام. رضاخان میرپنج گفت چیزی ببخشید، مذاکرات ما قدری به طول انجامید شما سسر با قدری خسته شدید، امیدوارم جریان نمایم. سپس قدم زنان به طرف سربازخانه حرکت کردیم. در بین راه رضاخان میرپنج دنباله اظهارات قبلی خود را گرفته، گفت باید کلیه افسران قزاق قزوین و تهران با یکدیگر متحد شده، اجنبیان را از ایران خارج و ایرانیان اجنبی پرست را مدموم سازند. این اظهارات تا اندازهای، سوءظن مرا رفع کرد و با خود خیال کردم که شاید ملاقات با هم با افسران انگلیسی برای اجرای این منظور بوده است. روز بعد من از رئیس کل اردوها (امیر موق) مرخصی گرفته برای دیدن خانواده خود عازم تهران شدم. هنگام حرکت، رضاخان میرپنج از من ملاقاتی کرده و اظهار داشت پس از ورود به تهران محرمانه با افسران ارشد حاکم‌المذکره نمایند که با مادر این زمینه هماهنگ شوند و مساعدت نمایند. من هم که چند روز قبل به تهران رفته بودم، بعضی از افسران را دیده بودم، قول مساعدت داده بودند. من در پاسخ رضاخان گفتم با افسران ژاندارمری هم مذاکره نمایم؟ رضاخان میرپنج گفت خیر، خیر، ایند لازم نیست، زیرا کسانی دیگر با آنها مذاکره کرده، از طرف آنها خاطر جمع هستیم…»

■ **کودتایی برای تثبیت استعمار انگلیس در ایران**

بی‌تردید انجام کودتای ۳ اسفند، جایگزینی برای قرارداد ناکام ۱۹۱۹ به شمار می‌رفت. به واقع جناحی در وزارت خارجه دولت انگلستان به این نتیجه رسید که تسلط بر ایران را همه جانبه‌تر و در حد عمل کم هزینه‌تر انجام دهد. از این روی تدبیر لرد امور نیروهای قزاق و سرپرستی امور مالی آن گماشت. آبرونساید در ۱۱ آبان ۱۲۹۹، به اردوگاه قزاق رفت و درباره افسران ایرانی تحقیقاتی به عمل آورد. او پس از بازدید نیروهای قزاق در ۲۴ دی ۱۲۹۹، برای وزارت خارجه کشورش نوشت من به دیدار قزاقان ایرانی رفته و آن‌را از نظر گذراندم، اسماپت سروسامانی به وضع شان داده است، مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند، فرمانده کنونی قزاقان موجود حقیر و بی‌بو و خاصی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه‌مند شده بودم. اسماپت می‌گوید مردی نیکوست و من به اسماپت گفتم‌که به سردار همایون مرخصی بدهد تا به ترکی املاک خود برود… با کنار زدن سردار همایون، رضاخان عملاً در مقام فرماندهی نیروهای قزاق قرار گرفت و روابطش با آبرونساید و اسماپت، روزه‌روز نزدیک‌تر شد. انگلیسی‌ها که از مدت‌ها قبل در جست‌وجوی شخصی بودند که با به دست گرفتن قدرت منافع آنها را کاملاً تأمین کند، چون فرد جامع‌الاطرافی را برای انجام کودتا پیدا نکردند، رضاخان را که فرمانده نیروی قزاق مستقر در قزوین بود، به‌عنوان بازوی نظامی و سید ضیاءالدین طباطبایی را به‌عنوان مغز سیاسی کودتا مناسب تشخیص دادند…»

تحلیل باشد، اما بنا بر بر آورد دست‌اندر کاران کودتا، لغو این قرارداد می‌توانست برای دولت پشتیبانی اجتماعی کسب کند. نورمن و همکاران او به‌عنوان عوامل کودتای ۱۲۹۹، با سیدضیاء به توافق رسیده بودند که قرارداد ایران و انگلیس باید رد نشود. بدون کنار گذاشتن آن، دولت جدید نمی‌توانست به کار بپردازد. رد قرار داد با اعلامیه‌ای همراه بود مبنی بر اینکه چنین اقدامی به‌منزله دشمنی با بریتانیای کبیر نیست و دولت جدید بی‌درنگ می‌کوشد خیرخواهی بریتانیا را جلب کند که شرط اساسی موجودیت ایران است. در عین حال سیدضیاء نامی خواست دولتش طرف‌دار انگلیس شناخته شود، بنابراین برای او بسیار اهمیت داشت که برای دوری از دشمنی دولت روسیه شوروی و جلوگیری از تضعیف منافع بین‌المللی بریتانیا، ویژگی انگلیسی‌مآبی دولت خود را تا جایی که ممکن باشد، پوشیده نگه دارد. سیدضیاء باید سه رکن گوناگون را راضی و خشنود می‌کرد. علاوه بر دولت بریتانیا و شوروی، این وظیفه دشسوار را در پیش داشت تا هموطنانش را نیز قانع سازد که هدف او از لغو قرارداد ۱۹۱۹، آن است که با انگلستان هم مانند سایر دول دوست رفتار کند و دیگر مزیتی به آن کشور ندهد. این کار آسانی نبود، چون از طرفی همه او را انگلوفیلی دوا تسه می‌شناختند و از طرف دیگر سابقه او نشان می‌داد که هر عرض هفت سال گذشته تقریباً کور کورانه از هر اقدام بریتانیا در ایران پشتیبانی کرده است. دیری نپایید که سیدضیاء پرده از سیاست راستین خویش برداشت و شروع به استخدام مستشاران خارجی در جهت منافع بین‌المللی بریتانیا کرد و بدگمانی همگانی تأیید شد. در همان ماه اول صدارت او معلوم شد که قصد دارد اداره ارتش و امور مالی کشور را به بریتانیا بسپارد. روابطش با شوروی نیز به دشواری برخورد کرد، چراکه می‌شردند و به تدریج، زمینه برای بر کناری او مهیا شد…»

■ **سیدضیاء، مغز سیاسی کودتا**

چه بخوایم و چه نخواهیم بر پیشانی کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، مارک انگلیسی قرار گرفته است. گر چه هدف سیاسی این حرکت ایجاد یک دیکتاتور خشن از سوی رضاخان بود، اما کودتا به یک مرکزیت سیاسی نیاز داشت که سید ضیاءالدین طباطبایی عهده‌دار آن شد. با این همه طباطبایی به لحاظ تظاهر فراوان به نزدیکی به انگلستان، پس از مدتی از صحنه دور و رضاخان یکه‌تاز میدان شد. محمدحسین نظری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این موضوع می‌نویسد:

«در تابستان سال ۱۲۹۹ شمسی، بلشویک‌ها که سه سال قبل از آن با براندازی حکومت تزاری قدرت را در روسیه به دست گرفته بودند، در تعقیب نیروهای مخالف و همچنین انگلیسی‌هایی که از این‌نروها حمایت می‌کردند، با یکدیگر وارد رشت و انزلی شدند و نیروهای انگلیسی مستقر در این دو منطقه را تار و مار کردند. این حادثه، ضربه سختی روحیه نیروهای انگلیسی وارد کرد. به همین دلیل در مهرماه همان سال، دولت انگلستان یک ژنرال خود به نام آبرونساید را مأمور کرد تا ضمن ورود به تهران، نیروهای انگلیسی را سامان نژادی ببخشد و یک حکومت قدرتمند طرفدار انگلستان را در تهران روی کار آورد. وظیفه این افسر انگلیسی این بود که با تقویت روحیه از دست رفته سربازان کشور متبوع خود، مانع از پیشروی مجدد روس‌ها شود و نگذارد آنان از ناحیه منجیل جلوت بیایند. آبرونساید پس از انتصاب به این سمت، تلاش‌های خود را آغاز کرد و به دستور لرد کروزن وزیر خارجه وقت انگلستان و همراهی نورمن سفیر آن کشور در تهران، نقشه کودتای رضاخان را به اجرا آورد. اولین کار آبرونساید نورمن این بود که احمدشاه قاجار را وادار کردند تا فرمانده روسی نیروهای قزاق را بر کنار کند و یک فرمانده ایرانی به جای او بگمارد. شاه سردار همایون را به فرماندهی نیروهای قزاق منصوب کرد و آبرونساید هم یکی از افسران خود به نام سرهنگ هنری اسمایت را به اداره امور نیروهای قزاق و سرپرستی امور مالی آن گماشت. آبرونساید در ۱۱ آبان ۱۲۹۹، به اردوگاه قزاق رفت و درباره افسران ایرانی تحقیقاتی به عمل آورد. او پس از بازدید نیروهای قزاق در ۲۴ دی ۱۲۹۹، برای وزارت خارجه کشورش نوشت من به دیدار قزاقان ایرانی رفته و آن‌را از نظر گذراندم، اسماپت سروسامانی به وضع شان داده است، مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند، فرمانده کنونی قزاقان موجود حقیر و بی‌بو و خاصی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه‌مند شده بودم. اسماپت می‌گوید مردی نیکوست و من به اسماپت گفتم‌که به سردار همایون مرخصی بدهد تا به ترکی املاک خود برود… با کنار زدن سردار همایون، رضاخان عملاً در مقام فرماندهی نیروهای قزاق قرار گرفت و روابطش با آبرونساید و اسماپت، روزه‌روز نزدیک‌تر شد. انگلیسی‌ها که از مدت‌ها قبل در جست‌وجوی شخصی بودند که با به دست گرفتن قدرت منافع آنها را کاملاً تأمین کند، چون فرد جامع‌الاطرافی را برای انجام کودتا پیدا نکردند، رضاخان را که فرمانده نیروی قزاق مستقر در قزوین بود، به‌عنوان بازوی نظامی و سید ضیاءالدین طباطبایی را به‌عنوان مغز سیاسی کودتا مناسب تشخیص دادند…»